

پرونده نیت و هدف، قبل از همه
پرونده ها مورد بررسی قرار
می گیرد

* * *

معروف است شخصی از بزرگان زهاد
مقید بود، «طبق دستور اسلام» نماز اول
وقت و جماعت را درنگ نماید و همیشه در صف
اول جماعت می ایستاد، تا روزی قدری
دیر رسید و در صف اول، جایی باقی نمانده
بود، نگاهی به صف دوم و سوم افکند جایی
نبود تا بالاخره در صفهای عقب تر جایی
یافت ولی احساس می کرد که: دلش می خواهد
در صف اول باشد و مثلاً صف چهارم را با
مقامش مناسب نمیداند!

پس از نماز او را افسرده دیدند، از وی
پرسیدند که: چه پیش آمده است؟

پاسخ داد: باید تمام نمازهای سی ساله ام
را اعاده کنم زیرا متوجه شده ام که در این
مدت، نمازهایم بی ارزش و در قلب من خواسته
ای غیر از اجرای امر خدا بوده و با خود پرستی
و خودخواهی آمیخته شده است!!

در مکتب اسلام سعی شده است تا انسانها
به گونه ای پرورش یابند و تزکیه شوند که
بوسیله نیروی تقوی و خود نگهداری و
اخلاص در عمل، سراپا، پاک و خلوص
باشند و ذاتاً عمل نیک و خدمتگزاری برایشان
لذت بخش بوده قلباً آرزوشتیها و بلیدیهامتنفر
گردند، که در این صورت نه تنها عمل ناپسند

عمل

برای خدا

یا برای

حسرت

یا...؟!!

را انجام نمیدهند، بلکه خود را چنین می‌پایند که: گویا توانائی انجام کار پدراندارند، و به انجام کارهای نیک، راه و آسایش مردم و خدمتگزاری، عشق می‌ورزند.

و همچنین اسلام با دادن بهت آلهی به تفکر و اندیشه انسان و لزوم اخلاص نیت ضمیر و باطن وی را از غیر خدا پاک کرده حتی فکر و اندیشه آلودگی و بدی را هم از ذهنش میزداید به همین جهت رسول اکرم (ص) فرموده اند: **نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ** (۱) «نیت مؤمن از عملش بهتر است» چون این نیت است که برمی انگیزد و انسان را به عمل وامیدارد و نره وده است: **إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَيُكَلِّ أَمْرُهُ مَا تَوَيَّ فَلَإِنَّ لِي لِعِبَادٍ مِنْ خَالِصِ النِّيَّةِ فِي كُلِّ حَرَكَةٍ وَ سَكُونٍ** (۲)

«بی شک، عملها، به نیتها بستگی دارد و به هر کس، آنچه را که در درون خویش نیت کرده است، میرسد، پس لازم است بر هر انسانی که نیت خویش را در تمام حرکتها و سکونها، خالص و پاک گرداند تا عمل او نیز خالص و پاک و ارزشمند گردد». امام صادق «ع» در پیرامون این آیه: **.. يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ**

(۱) سفینه «نوی»

(۲) مدرک قبل

(۳) سوره شوری ۸۹

(۴) کافی باب اخلاص حدیث ۵

آتَىٰ اللَّهُ قَلْبَ سَلِيمٍ (۳)

«روزی که نهمال و نه فرزندان، نفعی نمی‌رسانند. مگر کسی که با قلبی سلیم، خدا را ملاقات نماید» فرموده است قلب سلیم مربوط به کسی است که خدا را در حالی ملاقات می‌کند که قلبش جایگاه آلهی و غیر خدا در دلش راه نداشته باشد» (۴)

علی (ع) فرمودند: سعادت مند کسی است که عبادتها، نیایشها و اعمال خویش را خالص و پاک تنها برای خدا انجام دهد و آنچه را که می‌بیند قلب او را از خدا باز ندارد و آنچه را که می‌شنود وی را از یاد خدا غافل نسازد و از آنچه که در اختیار دیگران می‌بیند اندوهگین نگردد. (۵)

و بالاخره برای اینکه تمام اعمال انسان عمل صالح باشد و از منبع پاک و خالص سرچشمه بگیرد، به تزکیه درون و خلوص نیت پرداخته و اخلاص در عمل راه شرط صالح بودن و پذیرفتن الله دانسته است و اعمالی را که برای غیر خدا انجام گیرد عمل صالح نمیداند، و همچنان که در بخش قبل نیز یاد آور شدیم: عمل ربائی را نه تنها عمل صالح نمیداند و آن را نمی‌پذیرد بلکه آن را موجب شرک میداند.

امام صادق (ع) فرمودند ... **إِيَّاكَ وَ التَّوْبَةَ فَإِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِغَيْرِ اللَّهِ وَ كَلَّمَ اللَّهُ إِلَىٰ مَنْ عَمِلَ لَهُ** (۶) ...

از ربا دوری گزینید که اگر انسان عملی

(۵) قال علی (ع) ! طوبى لمن اخلص لله العبادة والدعاء ولم يشغل قلبه بما تولى عيانه ولم ينس ذكر الله بما سمع اذناه ولم يحزن صدره بما اعطى غيره کافی باب الاخلاص روایت ۳
(۶) کافی باب الربا روایت ۱

را برای غیر خدا انجام دهد ، خدای متعال
وی را به او وامیگذارد» نظر عنایت خویش
را از وی بر میدارد .

وباز فرمود : **اجعلوا امرکم لهذا
یله ولا تجعلوه للناس (۱)** - کارها و
امور خود را تنها برای الله قرار دهید ! نه
برای «ناس» مردم ، وباز فرمود : **کل ربیاء
شک انه من عمل للناس کان ثوابه علی
الناس ومن عمل لله کان ثوابه علی
الله (۲)** در حقیقت هر عملی که برای «ناس»
مردم انجام گیرد پاداش آن نیز بر مردم است
و هر عملی که برای الله انجام گیرد پاداش آن
هم با خداست .

* * *

درینش توحیدی اسلام ، انسان باید به
بهر مرحله ای از کمال برسد که تمام حرکات و
سکناتش برای خدا باشد و در هیچ عملی بر
خدا شریک نیاورد و برای اینکه اقیق دیدش
نامحدود بوده و پرتو خدمتش همه جهان را
فرا گیرد و لطف و رحمت و عنایتش جهانی
باشد ، دستور میدهد ، که مسلمان دید و بینش
خود را به خدای لایتنهای ببیوندد و خدا -
گونه بیانندیشد و برای وصول به کمال
مطلق و «تقرب الی الله» ، در همه کارها
و اعمال ، قصد قربت و خلوص نیت داشته
باشد .

رسول اکرم (ص) در خطابه ای که قبل از
ماه رمضان برای مسلمانان ایراد می فرماید

(۱) مدرک قبل ۲

(۲) مدرک قبل ۳

امر می کند که : **وَأَسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ بِنِيَّاتٍ
صَادِقَةٍ** . از درگاه خدای پروردگارتان ،
مسئلت کنید تا بتوانید نیت های صادق و پاک
داشته باشید .

وامام علی (ع) یکی از فلسفه های روزه
را این میداند که این عبادت ، تمرین عمل
خالص است و خلوص نیت یکی از آثار این
عمل میباشد که : **وَالصِّيَامُ ابْتِغَاءً لِّإِخْلَاصِ
الْخَلْقِ** ، و در هر صورت آیات و
روایات اسلامی کاملاً این بینش را به ما میدهند
که : عمل باید «بیته» ، «لیوجه الله» ، «فنی سبیل
الله» و «لیرضات الله» باشد که در این صورت ،
انسان برای خود نمائی ، خود خواهی ،
ریاست طلبی ، منت گزاری سودجویی .
عملی را انجام نمیدهد و تفکر و اندیشه اش
و الاتراز این مقاصد است و در عین حال ،
لحظه ای هم آرام نمی نشیند و شانه از زیر
بار مسئولیتها تهی نمیکند و عاشقانه بدون
خستگی و بی میلی میکوشد و مجاهده
مینماید .

رسول اکرم (ص) در مورد توکل فرمودند
**الْعَلْمُ بَانَ الْمَخْلُوقِ لَا يَصْرَ وَلَا يَنْفَعُ
وَلَا يَعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَاسْتِعْمَالُ النَّاسِ
مِنَ الْخَلْقِ فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ ، لَمْ
يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي
أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ وَ
لَمْ يَرْجُ سِوَى اللَّهِ (۱)**

«باید انسان بدانند که : مخلوق نمیتواند
نفع و ضرری داشته باشد و نمیتواند چیزی
را اعطاء نماید و با انسان راز چیزی باز
دارد و باید از خلق مایوس گردد ، هرگاه

انسان به این درجه از کمال رسید، آنگاه هیچ عملی را انجام نمیدهد مگر برای خدا و به هیچکس جز خدا طمع ندارد، و از هیچکس جز از او نمی‌ترسد و امید وی به جز خدا ندارد ...»

* * *

آری کسی که به این مرحله از کمال نائل گشت، تمام حرکات و اعمالش فقط برای خدا میشود و او است که با این نیت و بینش، میتواند خادم خلق باشد و با بینش الهی به مخلوق بنگرد و همیشه در حال فیض و لطف باشد و افرادی که با این شرایط و بینش نباشند نمی‌توانند، در واقع برای «خلق» کاری بکنند، شعارهای: کار، مسکن، نان، بهداشت، غذا و... برای مردم، از طرف کسانی که بینش الهی ندارند، الفاظی بیش نیست و کسانی که به عنوان تفکر اسلامی از «ناس» و «خلق» دم می‌زنند و تظاهر به این می‌کنند که مدافع خلقها و مردم هستند. غالباً با ساده اندیشانی بی‌خبر از مبانی اسلامی هستند و با افرادی متظاهر، فریادگر و ریاکار می‌باشند، زیرا چنانچه عمل برای «ناس»، «خلق»: «فی سبیل الناس» انجام گرفت معمولاً استعمارگران و استثمارچیان از این «ناس» استفاده خواهند کرد و ابر قدرتها مشمول آن خواهند شد همچنانکه تاکنون هر چه دم از حقوق مردم و خلقها زده‌اند، تنها حقوق ابر قدرتها و استثمارگران حفظ

(۱) سفینه البحار «عمل»

(۲) سوره مائده ۳۹

شده و ناس و خلق محروم همیشه در استثمار مانده‌اند.

مانند اصطلاحات، «بشر دوستانه ا» رئیس جمهور آمریکا که در عین خیانت کاری و با مال نمودن حقوق بشر، میگوید: کار مادر ایران، یک عمل بشر دوستانه بود! و بالاخره اگر عمل محدود به جنبه خلق و «ناس» شد، مشمول همان فرموده قرآن میشود: **إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ** (۲) «که در حقیقت، بسیاری از مردم فاسقند».

و اگر عمل «فی سبیل الله» شد قطعاً «فی سبیل الناس» نیز خواهد بود ولی به شرطی که فقط فی سبیل الله باشد، نه فی سبیل الله و سبیل الخلق یا سبیل الناس، که در این صورت همان شرک است و هرگز در متون اسلامی چنین تعبیرهایی وجود ندارد و باینش توحیدی سازگار نیست امام صادق «ع» فرمود: **لَا تَجْعَلُوهُ لِلنَّاسِ** برای «ناس» قرار ندهید، و پیامبر «ص» فرمود: **وَاسْتَعْمَالُ النَّاسِ مِنَ الْخَلْقِ** باید از خلق مایوس شد، فقط و فقط، «الله» در نظر باشد، که آنگاه همه چیز هست.

در کتب احادیث، بانی هست که نفسهای بزرگ اسلامی و محدثین، در این زمینه تحقیق کرده‌اند که اگر وظایف دینی را برای تحصیل ثواب یا نجات از کفر و عقاب انجام دهیم صحیح است یا باطل؟! که عده‌ای از علماء، معتقد بر بطلان عمل

استکبار و تقوی!

چرا نفی استکبار نخستین مرحله تقوا است؟

ما این سرای آخرت (بهشت ابدی) را برای آنانکه در زمین اراده علو و فساد و سرکشی ندارند مخصوص میگردانیم و حسن عاقبت خاص پرهیزکاران است « چنانکه خوانندگان ملاحظه می کنند خداوند کسانی را جزو متقین می داند که اراده علو (آری اراده علوا) در روی زمین نکنند و اراده فساد در روی زمین نمایند نه اینکه تنها از باب اتفاق، علوی و فسادی نداشته باشند و منظور اسلام این نیست که علو و فساد را بدون اراده انجام ندهند بلکه اسلام می خواهد فساد و علو را از روی اراده انجام ندهند و بدون اینکه زمینه

واژه «استکبار» و «تقوا» دو حالت متضاد روحی هستند که هرگز با یکدیگر سازگار نیستند و بین آنانان تباین وجود دارد یعنی هیچ فرد پارسائی نمیتواند مستکبر باشد و هرگز هیچ مستکبری نمیتواند تقوای بمعنای واقعی کلمه داشته باشد و قرآن در این مورد ظرافت خاصی بکار برده این حقیقت را بایبانی جالب و لطیف ذکر کرده است و در معرفی پرهیزکاران چنین می گوید: «تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقين» (۱)

(۱) سورة تميم آية ۸۳

عملی آن در جامعه فراهم باشد و عبارت دیگر اسلام با این حکیمان می‌خواهد ریشه علو و استکبار و فساد را از مغزها و اعماق جان‌ها بیرون آورده و تصرف در روح و نفس آدمیان نماید و از منشاء اصلاح کرده، زمینه رشد جرثومه فساد و استکبار و علو را کاملاً از بین ببرد که زهر بنای اصلاح اکثر امور جوامع می‌باشد! از این جا ماهیت تمام داعیان دروغین حقوق بشر و طرفداران تسلیحات اخلاقی! و غیر آنان از کسانی که داعی اصلاح جوامع بشری را دارند (البته اگر حسن نیت داشته باشند که ندارند و طرفدار واقعی اصلاح باشند که نیستند) بخوبی روشن می‌شود زیرا طرفداران تسلیحات اخلاقی تمام زمینه‌های فساد و علو را در جوامع آزاد می‌گذارند و با آنها مبارزه اساسی و بی‌گیر نمی‌کنند (بلکه نمی‌خواهند بکنند) و تنها به لفاظی می‌پردازند و شعار می‌دهند و از جهانیان می‌خواهند بسوی اخلاق نیکو روی آورند و فساد نکنند! و مثل داعیان دروغین اصلاح بشر درست‌ممثل آن دزد خروس که دم آن از آن طرف پیدا است می‌باشد و از این‌رو تنها هیچ مشکلی را حل نمی‌کنند بلکه بر حجم مشکلات و دردها و گرفتاریهای جامعه‌ها می‌افزایند زیرا بیراهه می‌روند و دنیا را به بیراهه می‌کشاند.

(۱) معالم العبر ص ۵۳

و بجز آن می‌توان ادعا کرد که برنامه‌های روشن و اصیل و شیوه‌هایی که اسلام برای پیشبرد اهداف عالی انسانیت و اداره آن در زمینه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و اصلاح جامعه و قطع ریشه‌های فساد پیشنهاد کرده است در هیچ کدام از مذاهب و ادیان و گروه‌های اصلاح امور دنیا و اداره آن، به چشم نمی‌خورد.

جالب توجه اینست که از راز (عدم اراده علو و عدم استکبار) در برخی از روایات بعنوان (اولین درجه تقوا) تعبیر آورده شده است و آنچه مذکور بنحو جالبی تفسیر شده است.

امام صادق (ع) در ضمن يك حديث طولانی چنین می‌فرماید: **ولا يطلب الدنيا تكاثراً و تفاخراً و لا يطلب عند الناس عزاً و علواً و لا يدع ایامه باطلاً فهذا اول درجة التقى قال الله تعالى: «تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الارض و لا فساداً و العاقبة للمتقين» (۱)**

«هدف اصلی از زندگی دنیا را تکثیر و تفاخر ندان و عزت از مردم طلب نکن و استکبار نداشته باش و زندگی (و روزها و شب‌های این دنیا) را بهیوده و عبث مگذران و این، اولین درجه تقوا است (بطوریکه هر انسان متقی باید آنرا داشته باشد) چنانکه خداوند (در قرآن مجید) می‌فرماید ماسرای آخرت را برای آنانکه در زمین اراده علو و فساد و سرکشی ندارند

مخصوص مسی گردانیم و حسن عاقبت
مخصوص پرهیزکاران است .»

آری تقوا در جاتی دارد که باید در
مسیر تکامل آن درجات راجعاً تا به قرب
پروردگار رسید و عدم تکاثر و تفاخر و عدم
استکبارتنها اول درجه تقوا بشمار می رود
و از عبارت (اول درجه التقوی) این نکته
جالب استفاده می شود که تقوا در جاتی
دارد که بر یکدیگر مترتب هستند بدین
ترتیب که اولاً اینطور نیست که باسانی
بتوان متقی شد و یا تظاهر به تقوا و با
بکار بستن چند عمل نیکو نمیتوان عنوان
مقدس تقوا را بر خویشتن پیرایه بست
چنانکه با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین
نمیگردد .

و ثانیاً تقوا مراحلی دارد و درجاتی که
باید آنها را با دقت و حوصله و پشت کار و
ممارست و ... پیمود و این مراحل نیز در
طول هم قرار دارند و مترتب بر یکدیگر
هستند بطوریکه درجه اول را بخوبی با
شرایط خود نپیمائیم هرگز بدرجه دوم و
سوم و ... نمی رسیم و درست مانند پله های
نردبان که با گذشتن از یک پله به پله
دیگری می رسیم تا بمقصد نهائی و لاغیر و از
اینجا درمی یابیم که باید پوسته قشری خود
را که همانا تظاهر و تفاخر و استکبار و
حالت روحی خودخواهی و خود بینی و ...
است بشکنیم تا مرغ روح بتواند در فضای
آزاد بیکران معنویت به پرواز درآید و از

عالم مادیت که همان محدودیت و عالم
تزام می باشد خارج شده در عالم معنویت
بر از نشاط و لذت دور از هر گونه التزام
گام بردارد .

* * *

تقوا و نفاق

متقین کسانی هستند که در این دنیا
کارهایی انجام می دهند که در سرای دیگر
مورد نیاز آنان می باشد و از اعمالی دوری
کنند که مانع ترقی و تکامل روحی آنان
بوده موجب بدبختی در این دنیا و عذاب
در دنیای دیگرشان می شود بخلاف کفار
و مشرکین و منافقین که آنان دقیقاً اعمالی
انجام میدهند که ظاهراً بنفع زندگی آبی
و زودگذر آنان است ولیکن نه تنها تناسبی
با بهبود وضع آنان در سرای دیگر ندارد
بلکه موجب خذلان و بدبختی و سقوط
است .

مثل متقی و غیر متقی در این عالم درست
مثل جنینی در رحم مادر می باشد که اعمال
بدنی و رشد جسمی و روحی او بیشتر برای
زندگی در دنیای بعد جنینی مورد نیاز است
یعنی پرهیزکاران با تحمل مشقات زیاد و
کف نفس و خوداری از معاصی در حقیقت
زمینه سعادت اخروی خود را فراهم می -
سازند چنانکه کفار و منافقین و مشرکین
درست در خلاف مسیر تکامل خویش حرکت
می کنند و راه سعادت و نیاز روحی خود را
در سرای آخرت بدست خود اختیاراً بروی

خود می بندند .

از این جهت است که دیدگاه متقی و اندیشه و نظر وی همه مراحل زندگی در این دنیا و آن دنیا نسبت به حقایق و افراد و دوستان خود نه تنها فرقی نمی کند بلکه رو به تکامل می رود و بینش روشنتر و صحیح تر پیدا می کند .

و اما غیر متقین در دنیا اگر نسبت بهم دوست باشند و لکن دوستی آنان بر محور منافع مادی زودگذر بوده، پایدار نمی باشد قرآن کریم این واقعیت را بنحو بارزی نقل می کند: «...الا خلاء یومئذ بعضهم بعضاً عدو الالمتقین» «... آنروز دوستان بایکدیگر دشمنند بجز متقیان (که اهل تقوا، دوستیشان با هم در دنیا و آخرت پایدار است) . ماهره یزکاران راتنها با این نشانه نمی-

شناسیم بلکه صفات و نشانه های دیگری دارند که بدینوسیله می توان آنان از غیر، تشخیص داد و گول شیادان را نخورد ، امام باقر (ع) بنقل از علی (ع) صفات متقین را چنین می شمارد :

علی (ع) همواره می فرمود: اهل تقوا نشانه هایی دارند که با آنها شناخته می شوند: راست گوئی و اداء امانت و وفا بعهد و کمی ناتوانی کمی بخل و رسیدگی بخو- بشاوندان خود (صله رحم) و مهره سانی بزرگستان و ضعیفان و در بست در اختیار زنان نبودن و نیکوکاری و خوی نیک و زیادی بردباری و پیروی از علمی که انسانها را به خدانزدیک گرداند - بهشت جای چنین کسانی است و چه جای خوبی است! (۱) .

(۱) «... کان امیرالمومنین (ع) یقول ان لاهل التقوی علامات یعرفون بها صدق الحدیث و اداء الامانة و وفاء بالمهد و قلة المعجز و البخل و صلة الارحام و رحمة الضعفاء و قلة المؤاتاة للنساء و بذل المعروف و حسن الخلق و سعة العلم و اتباع العلم فیما یقرب الی الله طوی بهم و حسن ما ب...» (بحار ج ۷-۲۸۲)

و افزایش تولید نیز ، بدنبه خود سبب افزایش تقاضا می گردد .

ولی باید توجه کرد آن تقاضائی که مایه بالارفتن تولید شده، غیر از آن تقاضائی است که معلول افزایش تولید می باشد هر چند هر دو تحت عنوان «الزایش تقاضا» قرار می گیرند .

پایه از صفحه ۱۹

نیست بلکه تغییر شکل يك پدیده مطرح می باشد .

در مثال اجتماعی که می زند عین این اشتباه حاکم است می گوید: افزایش تقاضای بعضی کالاها موجب افزایش تولید آن کالای شود

حاکمیت در حکومت اسلامی

• حکومت اسلامی در حقیقت پذیرش حکومت همه جانبه الهی است
 • اسلام حکومت را الهی، برای هدفی الهی ولی بوسیله مردم معرفی و اجراء میکند

حکومت الهی

در حکومت اسلامی، حکومت مطلق از آن خدا است، می توان حکومت الهی را به دو صورت نشان داد :

۱- حکومت تکوینی در حکومت تکوینی که حاکم خداست از طریق: وضع، سنت، فطرت، نوامیس خلقت و حقایق علمی غیر قابل تغییر، صورت می گیرد. این جهان با نظامات حیرت انگیز آن، مخلوق خداوند دانا و توانا است و معنای حاکمیت خداوند اینست که همه مخلوقات به قوانینی که از

جانب او مقرر گردیده است، محکوم می باشند. بشر تنها قادر به کشف پاره ای از این حقایق و نوامیس و حقایق علمی است و در بکار گرفتن آنها توانائی دارد .

۲- حکومت تشریحی از طریق وحی و الهام و تشریح قوانین دینی و اجتماعی صورت می پذیرد . خداوند برای زندگی بشر قوانینی مقرر کرده است که سعادت انسانها به رعایت آنها بستگی کامل دارد. با این تفاوت که انسان در برابر قوانین تکوینی از خود اختیاری ندارد ولی قوانین تشریحی

را باید با اختیار خود مراعات کند و مورد
عمل قرار بدهد .

حکومت اسلامی در حقیقت پذیرش حکومت
همه جانبه الهی است در جهان هستی، چه در
جهان تکوین و چه در جهان تشریح، حکومت
مطلقه تامه از آن خدا است «ولله اسلم من
فی السموات والارض طوعاً و کرهاً» (۱)
در برابر حکومت الله، آنچه در آسمانها و
آنچه در زمین است چه بخواهند و چه نخواهند
بر تسلیم فرود آورده اند .

از بررسی آیات قرآن برمی آید که تشریح
و جعل قانون منحصر به خدا است در حکومت
اسلامی ، رأی و نظر هیچکس در حق کسی ،
حجت و نالذنب نیست و کسی حق ندارد قانونی
وضع کند و جامعه را بر اجراء آن مجبور سازد
قرآن می گوید :

«ان الحكم الا لله امران لا تعبدوا الا اياه
ذلك الدين القيم» (۲)

حکم و فرمان از آن خدا است ، فرمان
داده است که جز او کسی را نپرستیم این است
دین استوار .

در آیات دیگر چون : «من لم يحکم بما
انزل الله فاولئك هم الکافرون» (۳) «ومن
لم يحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون»
(۴)

«ومن لم يحکم بما انزل الله فاولئك هم
الفاستقون» (۵)

تصریح شده آنانکه برخلاف قوانین
خداوند حکم کنند ، کافر ، ظالم و فاسق
می باشند .

این آیات هر نوع حکم و فرمان را از آن
خدا میداند .

حاکمیت خدا با حاکمیت مردم
منافاتی ندارد

در جنگ نهروان مومنی که خوارج شعار
میدادند و می گفتند «لا حکم الا لله» یعنی :
حکومت از آن خداست ، آنان با این شعار
که بظاهر حق و پیروی از قرآن بود ، می-
خواستند افکار عمومی را بر ضد امام بشورانند
و جامعه را به هرج و مرج بکشند .

امام در پاسخ آنها فرمود : «کلمة حق
یراد بها الباطل نعم لا حکم الا لله ولكن هؤلاء
يقولون لا امرة الا لله» (۶)

سخن حقی است که از آن معنی باطل اراده
شده است آری این جمله کاملاً درست است
که حکومت مطلق از آن خداست ولی آنان
می خواهند بگویند زمامداری و ریاست
مخصوص خداست در روی زمین اصلاً نباید
حکومتی مستقر گردد این سخن درست نیست
ناچار برای مردم حاکم و فرمانروائی لازم است

۱- سوره آل عمران ۸۳

۲- سوره یوسف آیه ۳۰

۳- ۴- ۵- سوره مائده ۴۴ سوره مائده ۴۳ - ۴۵ - ۴۷ .

۶- نهج البلاغه خطبه ۳۰

آری در حکومت اسلامی اصل حکومت الهی است و هدف از حکومت نیز باید الهی باشد ولی اجرای آن مردمی است به عبارت دیگر در نظام و حکومت سیاسی اسلام قانون اساسی الهی است ولی تطبیق آن با شرایط مختلف بر حسب مصالح امت اسلامی کاملاً مردمی است. حکومت دموکراسی غربی راه معنای حکومت مردم، بوسیله مردم و برای مردم معنی کرده اند ولی اسلام حکومت را الهی، برای هدفی الهی ولی بوسیله مردم معرفی میکند.

بنابراین حاکمیت مردم با حاکمیت الهی منافاتی ندارد چون علاوه بر اینکه حاکمیت الهی از نوع حاکمیت بشر است زیرا حاکمیت الهی حقیقی و حاکمیت بشر اعتباری است و نیز این دو حاکمیت در عرض هم نبوده و هیچگونه منافاتی باهم ندارند، به این معنی همانطوریکه منشاء هر نیروی دیگر را باید از آن قدرت ماورا و الّا جستجو کرد، جوهر حاکمیت نیز از منبعی بالاتر از اراده انسانها تراوش میکند، صورت خارجی و نمود آن بر حسب زمان و مکان تعیین می شود و تابع اراده ملت است بدین ترتیب سلطه زمینی و شکل یافته، ساخته اراده ملت هاست و یک تأسیس بشری است.

حاکمیت خدا مانند مالکیت اوست، اسلام خدا را به عنوان مالك وصاحب اختیار همه چیز و همه کس معرفی می کند «له ملك السموات والارض» ولی نوع مالکیت خداها نوع مالکیت بشر فرق دارد، مالکیت خدا حقیقی

و مطلق است، اما مالکیت بشر اعتباری و قرار دادی است به مضمون شعر معروف:

در حقیقت مالك اصلی خدا است

این امانت چند روزی نرود ما است
و این ناشی از يك عقیده دینی است که مردم هر چه را که خدا آفریده و در اختیار انسانها است امانت میداند

و لذا مالکیت خدا با مالکیت بشر هیچگونه منافاتی ندارد. حاکمیت نیز همینطور است بسان و دبعه الهی به خلق واگذار شده تا جائیکه خود می خواهد از آن استفاده کند.

الهی بودن حاکمیت وسیله ای برای جلوگیری از ظفیان دولت

منشأ الهی حاکمیت در رابطه با دولت و مردم نقش بازدارنده دارد، به این معنا، همانطوریکه در کلیه نظامهای موجود جهان، برای اینکه قدرت، دولت را به خود کامگی و ظفیان نکشد و مانع تبدیل و تعریف حکومت دموکراسی به استبداد های مختلف شود، ناچار برای این حاکمیت از آهاز حدودی ایجاد شده است.

و چهار چوب های این الملی همچون: منشورهای حقوق بشر، جامعه ملل، حقوق اولیه و طبیعی انسان، و قرارداد اجتماعی برای همین منظور بوجود آمده است تاریخ دموکراسی نشان میدهد که حاکمیت ملی هیچگاه بدون تید و شرط و چهار چوب نبوده است دانشمندان بنام «حقوق بشر» یا «حقوق فطری» یا «عدالت» آن را محدود ساخته اند چنانکه «جان لاک» عقیده بر این داشت

هر دولتی که برخلاف حقوق بشر قانون وضع کند غاصب است و ملت حق دارد با چنین دولتی به مبارزه برخیزد .

حاکمیت به عنوان ودیعه الهی به خلق واگذار شده بکار بردن چنین ودیعه‌ای هرگز بدون قید و شرط نمی‌باشد ، همچنانکه استفاده از تمام نعمتها و آفریده‌های الهی بدون قید و شرط نیست. دولتی که با اراده مردم روی کار می‌آید حق ندارد از توأمیس الهی و قوانین فطری تخلف کند و لذا سن توماس، حکیم قرن سیزدهم میلادی به صراحت اعلام میکرد: «دولتی که برخلاف قوانین الهی قانون وضع کند غاصب است و اگر املت حق دارند با چنین دولتی مبارزه کنند» (۱)

در حکومت اسلامی نیز «امت» آزاد است که امانت الهی را چنانکه می‌خواهد بکاربرد ولی بشرط اینکه از چهار چوب قوانین شرع تجاوز نکند .

در اسلام، حکومت مطلق از آن خداست ولی حاکمیت مردم برای سرنوشت خود در چهار چوب قوانین شرعی از نظر اسلامی پذیرفته شده است .

در حکومت اسلامی هیچ فرد و هیچ گروهی حق جعل و وضع قانون ندارد، منابع قانون اساسی اسلام «قرآن و سنت» است که فقهاء و کارشناسان اسلامی حکم همه موضوعات را در هر زمان از ادله شرعی استخراج می-

نمایند و بصورت قانون بجامعه عرضه میدارند هر چند که تمام قوانین لازم برای اجتماع معاصر و آینده بستقیماً در منابع اسلامی تنظیم نشده است ولی در منابع اسلامی برای تنظیم قوانین لازم در شرایط مختلف بر اساس معیارها و قوانین حقوق اسلامی پیش‌بینی های لازم شده است که در هر عصر فقهاء به نیروی اجتهاد بویائی لازم را برای همگانی شدن با جامعه تأمین نمایند .

بنابراین فقهاء و کارشناسان مذهبی حقوقی در هر زمان این رسالت را بعهده دارند که: اولاً- قوانین لازم را از ادله شرعی استنباط نموده در اختیار جامعه اسلامی قرار دهند ثانیاً- در هر زمان از قوانین اسلام پاسداری نمود و از اجرای قوانین خلاف شرع جلوگیری نمایند. به این معنی فقط قانون اساسی و اسلامی بودن قوانین عادی و وظیفه فقهاء و حقوقدانان اسلامی است .

ناگفته نماند وجود قانون اساسی در حکومت اسلامی و پاسداری فقیهان از آن و «ولایت فقیه» به هیچ وجه با حاکمیت اعتباری امت مسلمان تضادی ندارد زیرا در کلیه نظامهای موجود جهان شبیه چنین محدودیتهائی وجود دارد با این تفاوت که در اسلام این تضمین ، معنوی و دینی است. در حکومت اسلامی حاکم ظاهری نماینده حاکم واقعی «الله» است و موظف است خود

(۱) مراجعه شود به مقاله بسیار ارزنده : دکتر ناصر کاتوزیان در مجله اندیشه

رادر چهارچوب قوانین الهی قرار دهد، اگر چنین کند اطاعتش اطاعت خدا است و بر همگان واجب است و گرنه نه تنها اطاعتش واجب نیست بلکه مسلمانان موظف هستند با حاکم ظالم و دیکتاتور به مبارزه برخیزند

الهی بودن حاکمیت وسیله توجیه حکومت‌های خودگامه!

با اینکه الهی بودن حاکمیت وسیله ای برای جلوگیری از طغیان و خودکامی حاکمیان است ولی سوگندانه در عمل گاهی وسیله توجیه قدرت‌ها قرار گرفته است و حتی ظالمتین و دیکتاتورترین پادشاهان نیز خود را نماینده خدا در روی زمین دانسته و قدرت خود را بدین وسیله توجیه کرده‌اند! چنانکه می‌گویند:

«در قرن چهاردهم میلادی، حقوقدانان درباری فرانسه ادعا می‌کردند که «پادشاه قدرت خود را تنها از خدا و شمشیر اومی گیرد» تا بدین وسیله بتوانند برای سلطه پادشاه در مقابل پاپ که او نیز ادعای حکومت الهی داشت، مبنائی بسازند، ولی قطع نظر از این دلیل خاص ادعای اینکه پادشاه نیروی خود را از خدا می‌گیرد در توجیه بسیاری از حکومت‌های خودگامه سلطنتی بکار رفته است چنانکه در قرن بیستم نیز امپراطور «گیوم دوم» بطور رسمی آنرا به زبان می‌آورد و در مشرق زمین نیز بسیاری از حکیمان در باری‌شاهرا «ظل الله! با سایه پروردگار!

نامیده‌اند « (۱)

از اینجاست که خداوند تنها اطاعت از کسی را بطور مطلق واجب می‌کند که معصوم و معصون از خطا باشد و بیم آن نرود که به کارهای ناشایست فرمان بدهد و این جزو پیامبران الهی و ائمه معصومین و کسانی که با دارا بودن شرایط، نمایندگان معصومین (ع) هستند نمی‌باشد.

اما ادعای حاکمیت برای غیر اینها بسیار خطرناک است و مایه فساد می‌شود.

چنانکه دربار شاه‌خائن علمای درباری بقلط ادعا کردند که اوسایه خدا در زمین است و او خود قدرت خویش را از خدا و مقام خود را واسطه میان خالق و مخلوق می‌پنداشت و نویسندگان قانون اساسی پیشین ایران هم سلطنت را به عنوان موهبتی الهی منتهی توسط مردم به شاه تفویض کرده بودند گو اینکه متوجه بودند که اعطای چنین موهبتی بامبانی اسلام سازگار نیست سرانجام این قدرت او را به فساد و سرکشی و طغیان کشید ملت آنچه را که بقلط نویسندگان قانون اساسی پیشین حاتم بخشی کرده از طرف ملت به عنوان موهبت الهی به شاه تفویض کرده بودند، بازستاندند و بنای حاکمیت او را از زمین بردند.



(۱) دکتر ناصر کاتوزیان: مجله اندیشه اسلامی شماره چهارم صفحه ۲۷

نه تسلیم، نه سازش، شهادت

چرا و چگونه رهبر انقلاب شیعیان، پیشنهاد مذاکره با خلیفه ستمگر عباسی را رد کرد؟

از راه رسید و اجازه ملاقات با وی را خواست و در برابر مخالفت دربانان، اصرار ورزید و گفت: حامل پیام فوری و مهمی هستم که باید هم اکنون ابلاغ کنم، وقتی که در درون کاخ، با منصور ملاقات کرد، گزارش پیام مسلحانه و پیروزی «محمد نفس زکیه» در شهر مدینه را به اطلاع وی رسانید. (۱)

با دریافت این گزارش، رؤیا از سر منصور پرید و بی‌درنگ عملیات ساختمانی را متوقف ساخته به سوی کوفه حرکت کرد. (۲)

باسی از شب گذشته بود، ابو جعفر منصور (دومین خلیفه عباسی) در کاخ اختصاصی خود در کنار «دجله» مشغول استراحت بود، او دستور داده بود شهر «بغداد» به عنوان پایتخت جدید حکومت عباسی در کنار دجله احداث شود، پایه‌های ساختمان‌ها بالا آمده بود، و او به منظور نظارت بر عملیات ساختمانی و شهرسازی، در کنار دجله بسر می‌برد. منصور در رؤیاهای شیرین قصرها و کاخهای زیبا و باشکوهی که قرار بود در آنها سکونت و حکمرانی کند، فرو رفته بود که ناگهان بیکی تندرو

۱- مزوج الذهب ج ۳ ص ۳۰۸ - الفخری ص ۱۴۸-۱۴۹

۲- تاریخ طبری ج ۶ ص ۱۹۲

انگیزه حرکت وی به سوی کوفه این بود که به محض دربارت این گزارش، یکی از نزدیکان خود را جهت مشاوره با عموش «عبدالله» که در آن شهر زندانی بود، فرستاده بود و اینک می خواست نتیجه مشاوره را در باره چگونگی رویارویی با قیام محمد بدست آورد.

عبدالله توصیه‌هایی جهت پیروزی در جنگ، به وی کرد و از جمله توصیه نمود که با افزودن به حقوق و مقرری سپاهیان آنان را دلگرم سازد. (۱)

منصور علاوه بر «عبدالله» با بسیاری از اطرافیان خود نیز در این زمینه به مشورت پرداخت... (۲)

پیشنهاد تسلیم

منصور مانند همه سیاستمداران مادی جهان، ابتداء می خواست از راه گفتگو و چانه زدن وارد شود تا شاید بتواند از این طریق به سازش و تفاهم با طرف برسد! او تصور می کرد که محمد نیز از این قماش سیاستمداران است و از پیشنهاد مذاکره استقبال خواهد نمود غافل از اینکه محمد یک فرد انقلابی و مکتبی بود و از نظر او هر نوع مذاکره و سازش با فرد جنایتکاری مانند منصور، خیانت به مکتب و هدف‌های مقدس انقلاب بشمار می رفت. منصور به همان امید واهی، نامه‌ای

به محمد رهبر انقلاب نوشت و طی آن پیشنهادهایی برای تشویق او به تسلیم و سازش مطرح کرد. از نظر محاسبات سیاسی عادی، نامه منصور شامل امتیازات متعدد و چشمگیری بود و اگر هر یک از سیاستمداران مادی به جای محمد بود، از آن استقبال می کرد ولی چنانکه خواهیم دید محمد آن را بشدت رد کرد.

امتیازات سیاسی

این امتیازات به قرار زیر بود:

۱- اگر محمد خود را تسلیم نماید، خود و تمام فرزندان، برادران و اعضای خانواده و پیروانش در امان خواهند بود.

۲- محمد بواسطه آنچه از نیروهای منصور کشته یا اموالی که تصرف کرده مورد تعقیب قرار نمی گیرد.

۳- منصور یک میلیون درهم به او می‌پردازد و هر نیازی که داشته باشد بر طرف می‌سازد.

۴- محمد در هر نقطه‌ای که مایل باشد آزادانه سکونت می‌گزیند.

۵- تمام افرادی که از بستگان محمد زندانی هستند، بی قید و شرط آزاد می‌شوند.

۶- هیچ یک از افرادی که در آینده با محمد تماس می‌گیرند یا به جرگه پیروان او می‌پیوندند، تحت تعقیب قرار نمی‌گیرند.

* * *

ظاهراً انگیزه منصور در این اقدام این بود که می‌خواست به زعم خود آخرین تلاش مسالمت‌جویانه را به منظور منصرف ساختن محمد از قیام و نهضت، به عمل آورد، و در صورت رد این پیشنهاد از جانب او، لشکرکشی و اقدامات نظامی خود را در افکار عمومی توجیه نموده محمد را يك فرد شورشی که بر ضد حکومت اسلامی! قیام کرده، معرفی نماید او گویا به همین منظور بود که نامه خود را با آیه: «انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله...» (۱) آغاز کرد تا پیشاپیش، محمد را که يك مسلمان راستین و پره‌شور، و يك شخصیت عظیم اسلامی بود، به عنوان محارب باخدا! او مفسد فی الارض!! قلمداد نماید (۲)

سازش و تسلیم، هرگز!

محمد نفس زکیه، پاسخ قاطع و دندان...

شکمی به منصور داد و نامه خود را با آیات مربوط به طغیان فرعون و پیروزی مستضعفان در مبارزه با مستکبران (۳) آغاز کرده متقابلاً به منصور پیشنهاد تسلیم نمود و او را خلیفه غاصب معرفی نموده تأکید کرد که عباسیان، بزور، خلافت را تصاحب نموده‌اند، و خلافت ابدی تنها از آن فرزندان علی (ع) است.

اودر پایان نامه، منصور را بواسطه نقض مکرر امان‌هائی که به افراد مختلف داده بود، سرزنش کرد و نوشت: «کدام امانی را به من می‌دهی؟ آیا امانی را که به «این همبیره» دادی؟ یا امانی که به عموی «عبدالله بن علی» یا «ابو مسلم» دادی؟» (۴)

منصور از این پاسخ سخت خشمگین شد و نامه‌ای سراپا رجز خوانی بوج و سخنان نژادپرستانه، به محمد نوشت، و چون نقشه او درباره کشاندن نفس زکیه

۱- کسانی که باخدا و پیامبر او می‌ستیزند، و برای ایجاد فساد در زمین کوشش می‌کنند، سزایشان جز این نیست که کشته یا برادر او بکشته شوند، یا دستها و پاهایشان قطع گردد و یا از آن سرزمین تبعید گردند... (سوره مائده آیه ۳۳)

۲- طبری ج ۶ ص ۱۹۵

۳- فرعون برتری طلبی کرد و اهل آن سرزمین را بصورت فرقه‌ها و دسته‌ها در آورد و دسته‌ای از آنان را مورد فشار و زجر قرار داده پسرانشان را سمری برید و زنانشان را زنده نگه می‌داشت که وی از مفسدان بود.

مامی خواهیم بر کسانی که در زمین مورد فشار قرار گرفته‌اند، منت نهاده آنان را پیشوایان و وارثان (زمین) قرار دهیم (سوره قصص آیه ۲۳)

۴- طبری ج ۶ ص ۱۹۵

به پای میز مذاکره نقش بر آب شده بود ،
يك سپاه نه هزار نفری مجهز ، به حجاز
گسیل داشت و فرماندهی نیروهای اعزامی
را به عهده ولیعهدش «عیسی بن موسی»
وا گذاشت (۱)

اکثر افراد این سپاه را نیروهای خراسانی
تشکیل می دادند .

منصور به این علت از نیروهای عرب
برای مقابله با انقلاب محمد استفاده نمی-

کرد که می ترسید سربازان عرب ، حرمت
شهر مدینه را حفظ کنند و بواسطه انتساب
رهبر انقلاب به خاندان رسالت ، در برابر
سپاه او ایستادگی نکنند ، و این ، یکی از
اصول سیاست شیطانی منصور بود که
مخالفان سیاسی عرب و غیر عرب خود را
به جان هم می انداخت و بدین وسیله دشمنان
خود را به دست خود آنان از بین می-
برد (۲)

۱- سمدرك اغبرص ۲۰۵ - مروج الذهب ج ۳ ص ۳۰۷

۲- ابو جعفر منصور : جوهر ص ۱۸۸

پایه از صفحه ۴۲

هستند چون با اخلاص سازگار نیست .

و کسی که اخلاص نداشته باشد نمیتواند
برای مردم هم مفید باشد ، حتی جهاد در
راه خدا اگر باین غیر خدا آلوده گردد ،
آنگاه دیگر جهاد نیست .

جهاد آنست که فی سبیل الله باشد ،
قاتلوا فی سبیل الله «در راه الله بیکار و جهاد
نمائید» در این صورت است که جهاد
آزادی بخش خواهد بود و گرنه باز اهداف
استعماری ، استعماری و حیوانی و مادی
جهاد را آلوده خواهد کرد و دفاع از حق و
حقوق ستمدیدگان و حقداران ، نخواهد شد
مانند آنکسی که در جنگ شرکت کرده بود
به امید اینکه ، مردی را که صاحب مرکبی

بود ، بکشد و آنرا غنیمت بگیرد و در میدان
کشته شد و در واقع فدای راه حیوانی گشت!
یا مانند شخصی که به این نیت به میدان جهاد
قدم نهاده بود تا «ام القیس» زن پسکی از
مشرکین را به دست آورد و در میدان جنگ
فدای شهوترانی و نیت آلوده خویش گشت
در اسلام ، چنین اعمالی هیچگونه لژی
ندارد ، زیرا از يك نیت باك و خالص انسانی
سرچشمه نگرفته و برای غیر خدا انجام گرفته
است ، اکنون مادیون که همیشه با مقاصد
و تفکر مادی حرکت می کنند ، آیا میتوانند
در واقع مدافع حق و حقدار باشند ؟
و اصولا با اینچنین پیش می توانند حق
را درك کنند و تشخیص دهند ؟ هرگز .

